

## مثنوی سرائی در دوره معاصر<sup>۱</sup>

با آنکه مثنوی یکی از کهن‌ترین قوالب شعر فارسی است معذالک در شعر معاصر همچنان درخشندگی خود را حفظ کرده و بصورت مرکبی رهوار برای بیان اندیشه‌ها و موضوعات گوناگون قرار گرفته است. مثنوی سرائی در هیچ عهدی از عهود ادبیات ایران اهمیت و ارزش خویش را از دست نداده و همواره قالبی شایسته برای بیان بسیاری از مفاهیم بوده است. در نخستین نظریه قوالب اشعار فارسی بخوبی این نکته روشن می‌شود که مثنوی از طرزهای دیگر شعر بیشتر تاب پذیرش افکار و موضوعات مختلف را دارد و از این روست که اکثر شعرا در این باب طبع آزمائی کرده، کم و بیش آنرا شایسته بیان مفاهیم و مضامین دانسته‌اند. قصیده دارای قوافی معدود و غزل برای بیان نوعی خاص از اندیشه و احساس لطیف با قیافه‌هایی محدود است. انواع دیگر شعر نیز کمابیش محدودیت‌هایی دارد ولی تنها مثنوی است که دارای قالبی گسترده و آماده برای در خود پذیرفتن اکثر مفاهیم است و روی این اصل همواره مورد توجه خاص شعرا بوده است. در نتیجه شاهکارهایی در این نوع شعر بوجود آمده است.

بی‌شک علت رواج مثنوی در ادوار مختلفه تاریخ ادبی ایران مرهون وضع خاص قافیه در آن است که شاعر با وسعت عملی که در این قالب دارد هر نوع مفهوم را میتواند به نظم درآورد و چه بسا که از قافیه‌های مصرع دوم برقی می‌جهد که فرا راه اندیشه شاعر را روشن کرده وی را به خلاق مضامین نو بر میانگیزد. کسانی که مدعی هستند قافیه شاعر را در تنگنا قرار داده پای گوینده را می‌بندد باید توجه کنند که به عکس قافیه گاهی راهبر شاعر به مضمون و اندیشه نواست و چون در مثنوی بیش از هر نوع دیگر شعر تنوع قافیه به چشم می‌خورد ناچار مضامین و

(۱) متن سخنرانی دکتر نورانی وصال در سومین کنگره تحقیقات ایرانی (۱۶-۱۱ شهریورماه ۵۱)

مفاهیمی که گاه‌گاه از قافیه بوجود می‌آید بیشتر و گوناگون‌تر است.

بحث دربارهٔ قافیه و اهمیت آن موضوع این گفتار نیست ولی نظری اجمالی به مثنوی‌های معروف ادب فارسی بر صحت این مدعا روشن‌گر است. هرگز این همه مضمونی که در شعر نظامی وجود دارد در ابتدای سرودن منظومه در نظر شاعر مرتسم نبوده و هیچگاه گویندهٔ داستان خسرو شیرین از ابتدا در پیش خود نیندیشیده است که مثلاً این قسمت باید دارای فلان عده ابیات بوده و اینگونه مضامین در آن بکار برده شود، بلکه با یک طرح کلی داستان را شروع می‌کند و بعداً این ذهن خلاق و جستجوگر شاعر است که گاه‌گاه با برق‌هائی که از قافیه‌ها می‌جهد به خلق مضمون تازه پرداخته منظومه خود را بدینگونه رنگین و پرمایه می‌سازد. اگر قافیه را از شاعر بگیریم و او را آزاد گذاریم تا مفاهیم خود را بیان دارد مسلماً آنوقت در تنگناست و اینجاست که دست او را از ساختن مضامین بسیاری که مرهون ذهن خلاق شاعر از برق قافیه‌ها است کوتاه کرده‌ایم و در واقع آنچه مایهٔ پرداخت و گسترش و جلال اندیشه است از دسترس او خارج ساخته‌ایم. کاش فرصت بودو بحث در همین موضوع حصر میشد تا میتوانستم بررسی دقیقی از نقش قافیه را در شعر مخصوصاً در مثنوی بیان دارم و ابیات بسیاری را که هر یک دارای مضمونی عالی بوده و بار مفهوم تازه‌ای را بردوش دارد از مثنویات معروف ایران بیرون بیاورم و روشن دارم که خلق قسمت معتنا بهی از مضامین بکر مرهون قافیه است و کسانی که اندکی در کار شاعری دست دارند و منتقدی تیزبینند بخوبی به این نکته واقف‌اند و هرگز از شناسائی اهمیت قافیه بیگانه نیستند.

انبوه کلمات فارسی که هر کدام به مرور زمان دارای سایه و روشن‌هائی در معانی شده‌اند وقتی در محل قافیه قرار گیرند تراش و جلای دیگری یافته شخصیتی فوق شخصیت لغوی خویش می‌یابند. بنظر من یکی از بواعثی که لغات زبان را از معنی اصلی به معنی دیگر سوق میدهد واقع شدن کلمات در محل قافیه است. این مطلب به قدری واضح است که خیال نمی‌کنم محتاج دلیل و شاهدهی باشد و نظر

اجمالی به مصطلحات شعراء و فرهنگ‌نامه‌ها روشنگر این موضوع است. مثنوی با این خاصیت عجیب خود هم آسان‌ترین و هم مشکل‌ترین نوع شعر است. آسان است از این جهت که هر که بسوی آن دست یازد بسی بهره‌نماید و مشکل است از این جهت که آنقدر این جاده کوبیده شده و از نشان قدم شعرا پر است که توفیق در بوجود آوردن شاهکار را دشوار می‌سازد. مثنوی سرائی در عین حال که آسان مینماید بسیار مشکل است و بوجود آوردن مثنوی‌ها بکرونوی که واقعاً چشمها را خیره کند و تنازگی و جلای خاصی داشته باشد بسیار دشوار است. در مثنوی خیلی زود میشود شاعر بلند پایه را از شاعر درجه دوم شناخت. اگر منتقدی در ترجیح غزلی بر غزل دیگری یا قصیده‌ای بر قصیده دیگری دچار شک گردد هرگز در ترجیح يك مثنوی بر مثنوی دیگری دچار تردید نمیشود و باسانی میتواند مثنوی خوب را از متوسط ممیز سازد.

در میان این همه مثنوی که به تتبع نظامی و استاد طوس ساخته شده است خیلی زود میتوان درجات را معین ساخت و ارزش هر کدام را شناخت. در حالی که خیال نمیکنم با سادگی بتوان درجات غزل‌های پیروی شده از حافظ و سعدی را ممیز کرد و قدر و منزلت هر کدام را آنطور که حق و واقع است تشخیص داد.

اینکه مثنوی باید دارای چه مختصاتی باشد و شاعر مثنوی سرا باید چه نکات دقیقی را در نظر گیرد موضوع بحث این مقاله نیست؛ تنها آنچه در اینجا باید مطمئن نظر قرار گیرد این است که مثنوی فرمی است کهن، زیبا، وسیع و آماده برای بیان هر نوع مضمون و مفهوم که همچنان جلوه خویش را حفظ کرده و هرگز غبار زمان رخسار آنرا فرتوت نساخته است.

زمانی که برای اولین بار مرحوم ملک الشعرا بهار و بعداً رشید یاسمی و دکتر صورتگر به دوبیتی‌های مسلسل روی آوردند و خواستند آزادی بیشتری در شعر بوجود آورند خیلی زود متوجه شدند که فرم دوبیتی‌های مسلسل گرچه در ظاهر دست شاعر را در قوافی آزادتر میگذارد، ولی همین آزادی جلوه کلام را کاهش میدهد بخصوص که

در مثنوی هر بیت در عین حال که از جهت مفهوم با ابیات پیش و پس ارتباط دارد از نوعی استقلال بهره‌ور است. در حالی که در دو بیتی‌های پیوسته شاعر اجبار دارد که مفهوم و مضمون واحدی را در قالب چهار مصراع بگنجاند و چه بسا که یکی از مصاریع حکم پوشال را پیدا میکند. در صورتیکه در مثنوی کمتر این امر اتفاق می‌افتد و فقط در اشعار شعرای درجه دوم موضوع پوشالی بودن بعضی مصاریع بچشم می‌خورد. از این رو با تمام این تفصیلات که تصور میرفت فرم دو بیتی‌های پیوسته، فرمی جالب و دیرپای و مرکبی رهوار برای اندیشه‌های شاعران باشد معذالک دیری نپائید که جلای خویش را از دست داد و کمتر رغبت شاعران را برانگیخت بطوری که امروز کمتر در مجلات و روزنامه‌ها به دو بیتی‌های مسلسل بر می‌خوریم، در صورتیکه فرم مثنوی همچنان در اوج شکوه است و شاعران بیشتر به سرودن آن رغبت دارند و حتی بهترین و زیباترین اشعار شعرای نوسرای معاصر را اگر بخواهیم نشان دهیم باید در بین مثنویات آنها جستجو کنیم.

فروغ فرخزاد آنقدر که در دو مثنوی عاشقانه و مرداب خود درخشیده است هرگز در منظومه‌های دیگر خویش توفیق نیافته است. در دوران مشروطه از انواع شعری که بیشتر مورد توجه قرار گرفت میتوان مثنوی را نام برد که هم عوام از آن چیزی سر در می‌آوردند و هم خواص از زیبایی آن بهره می‌گرفتند. چون موضوع این سخنرانی بحث درباره مثنوی سرائی معاصر است از بحث درباره مثنوی‌های کهن زبان فارسی و اهمیت و ارج آنها چشم پوشیده تنها به تحلیل مثنوی‌های معاصر می‌پردازیم؛ باشد که تاحدی ارزش مثنوی سرائی روشن گردد و چراغی فرا راه شاعران نوسرا قرار گیرد و نوپردازان که گاه‌گاه به فرمهای شعر فارسی میتازند ارج و اهمیت مثنوی را دریافته بدان روی آورند و دریابند که چقدر این قالب برای بیان مفاهیم آمادگی دارد و تا چه اندازه شاعر را در برابر ذهنیات راهنماست.

بحث درباره مثنوی سرائی در دوره معاصر یعنی از زمان مشروطیت تا کنون بسیار جالب و درخور توجه است و مقالات بسیار در مورد آن میتوان عرضه داشت

و بتفصیل از آن سخن گفت منتها چون برای این سخنرانی وقت محدود است موضوع را به اجمال برگزار کرده بطور خلاصه تحول و انواع مثنوی را بعرض میرساند. از موضوع هائی که در عصر مشروطه در قالب مثنوی بیان گردیده است موضوعات سیاسی است: شعرای دوره مشروطه اکثراً مثنوی را در بیان سیاست روز بکار برده، اوضاع عصر را چه بصورت هزل و چه بصورت جد در این قالب بیان داشته اند.

يك نظر اجمالی به صفحات روزنامه های این دوره روشنگران امر است و نشان میدهد که شعرا تا چه پایه به این قالب متوجه بوده از آن مایه گرفته اند. اگر مثنویات سیاسی عصر مشروطه در جائی جمع گردد از حیث کثرت اعجاب انگیز است. مسلماً همه این مثنوی ها در درجات عالی بیان نیست ولی باز میتوان مقدار معتنابهی مثنوی فصیح و زیبا و پر مغز از میان اینهمه مثنوی برگزید.

ناگفته نگذاریم که بعضی از مثنوی ها در زمان خود بواسطه بیان سیاستی که مورد توجه عام بوده معروفیت تام یافته ولی بعداً رفته رفته از رواج نخستین افتاده و فراموش شده است. بر این اساس بسیاری از شاعران دوره مشروطه نیز که در زمان خود شهرت فراوان داشته اند، امروز یا بکلی فراموش شده یا در عداد سخن سرايان درجه دوم و سوم قرار گرفته اند. بحث ما بیشتر بر روی مثنویاتی است که هم در زمان خود از جهت تبیین اوضاع سیاسی معروفیت داشته و هم امروز از جهت سخنوری و مایه شاعری، قابل توجه و درخور امعان نظر است.

در مثنوی سرائی این عصر، میتوان نام ملك الشعراء بهار را در سر لوحه قرار داد. سپس از کسانی مانند ادیب پیشاوری و دهخدا یاد کرد. مرحوم بهار در مثنویات خود گاهی به رمز و اشاره و گاهی بطور صریح به بیان موضوعات سیاسی پرداخته، از اوضاع زمان انتقاد کرده است.

کلام بهار در اینگونه مثنویات ساده، موجز، پر شور و گاهی طنز آلود است. عشق بوطن و صداقت در گفتار، از مختصات کلام بهار است. در مثنوی «اندر زبشاه» که در آن به محمد علی شاه اندرز داده، شور و وطن پرستی کاملاً پیدا است.

## اندرز بشاه

پادشها، چشم خرد باز کن  
باز گشا دیده بیدار خویش  
مملکت ایران بر باد رفت  
چون تو ندانی صفت داوری  
می شود از خصم، تبه کار تو  
پادشها يك سره بد می کنی  
پادشها خوی تو دلبنده نیست  
وای بشاهی که رعیت کش است  
بر رمه چون گشت شبان چیره دست  
سگ بود اولی ز شبان بزرگ  
خیز و تهی زین همه پیرایه باش  
ليك نه آن دایه که بر جای شیر  
زشت بود یکسره کردار تو  
پادشها، قصه نو گوش کن  
با تو زبگذشته نگوییم سخن  
قتل لوی شانزدهم نادر است  
قصه ماضی نه و از حال بین  
شرح لوی شانزده نبود مفید  
کاو چو تو شاهنشاه اسلام بود  
سخت فزون بود بکشور ز تو  
کوس اولو الامری میزد همی  
قاعده ملك قوی کرده بود  
ليك چو بد خیره سرو مستبد

فکر سرانجام، در آغاز کن  
تا نگری عاقبت کار خویش  
بسکه بر او کینه و بیداد رفت  
خصم در آید به میانجی گری  
ثروت ما کاهد و مقدار تو  
خود نه بما بلکه به خود میکنی  
جان رعیت ز تو خرسند نیست  
حال خوش ملت از و ناخوش است  
اونه شبان است که گرگ رمه است  
کز رمه بستاند و بخشد بگرگ  
ما همه فرزند و تومان دایه باش  
زهر نهد بر لب طفل صغیر  
تا چه شود عاقبت کار تو  
قصه بگذشته فراموش کن  
زانکه فسانه است حدیث کهن  
قصه نو آریم که نو خوشتر است  
نیز به مستقبل احوال بین  
پند فرا گیر ز عبدالحمید  
نیز نکو فال و نکو نام بود  
داشت فزون عسکر و لشکر ز تو  
بنده امر و سیخطش عالمی  
قانون در مملکت آورده بود  
ملت کردند بمشروطه جد

این هیجان را چو نکودید شاه  
فرمان در دادن مشروطه داد  
چون تو قسم خورد و دگر عهد بست  
مجلس شوری را ویران نمود  
ملت اسلام بر آن بوالفضول  
لشکریان ملك حيله باز  
جیش «سلانیک» بقهر آمدند  
دست گشودند به جیش ملك  
شاه و کسان سخت فراری شدند  
حمله نمودند سلانیکیان  
گشت از آن لشکر مشروطه خواه  
در نظرش گیتی تاریک شد  
باشد امروز گرفتار بند  
از پس او مملکت آزاد شد  
بیعت کردند در آن اتحاد

یافت که کار از هیجان شد تباه  
داد در آغاز به مشروطه داد  
و آنهده را یکسره درهم شکست  
دست بقتل و کلا برگشود  
شورش کردند در اسلامبول  
راه بملت بگرفتند باز  
حمله کنان جانب شهر آمدند  
یکسره ضایع شد عیش ملك  
جمله به «یلدز» متواری شدند  
جانب یلدز چو هژیر ژیان  
شاه گرفتار و کسانش تباه  
محبوسانه بسلانیک شد  
تا چه زمان رأی بقتلش دهند  
خاطر مشروطه گیان شاد شد  
با ملك راد محمد رشاد

یادرمشوی به یاد آذربایجان سیاست را با قدرت کلام و توصیف مایه ور  
ساخته، اشعاری بدین گونه نغز بوجود آورده است.

### بیاد آذربایجان

بآذربایجان شو، بامدادان  
عبیر آمیز کن پست و بلندش  
بده از چشم مشتاقان درودش  
سرایش را ز آب دیده تر کن  
زهر خاکی که بوی خون شنیدی

صبا شبگیر کن از خاورستان  
گذر کن از برکوه سهندش  
بچم برساحل سرخاب رودش  
غبار وادیش را تاج سر کن  
بهر سنگی که نقش عشق دیدی

بزاری گریه کن بر آن سیه سنگ  
سوی آذر گشسب آنگه گذر کن  
چو دیدی اندر آن ایوان مطموس  
بگوای شهریاران جوان بخت  
نه این اقلیم آذربایجان بود  
شهنشاهان اکباتان و استخر  
بسالی يك كرت بیرون شدند  
بعهد کورش اینجا جیشگه بود  
کنون از بازی شاه و وزیرش  
فرو پیچیده دست زورمندش  
زده دست خیانت بر زمینش  
شده دانشورانش زینت دار  
بیکره کنده شده چنگال تیزش  
بجز خون جوانان رشیدش  
بجز خونابه قلب حزینش  
غرابی رفته در باغی نشسته  
چوشیران را فرامش گشت شیری  
صمد خان با کدامین چشم بیند  
بدرد کوه اگر جای پلنگی  
بسوزد باغ اگر جای تذروی  
صبا زانجا بسوی ری گذر کن  
بگو شادان دل غمناکتان باد  
بیا کنید چشم مرد و زن را  
ز کف دادید ملکی را که خورشید

بجای ما بیوس آن خاک گلرنگ  
در آن آتشکده خاکسب سر کن  
روان کیقباد و جان کاووس  
سزای افسر و شایسته تخت  
که فرخ نام آن شاه آستان بود  
همی جستند ازین در عزت و وفخر  
نیایش را باین خاک آمدندی  
قراول گاه وارد و گاه شه بود  
بچنگ یاغیان بینم اسیرش  
بخاک افتاده بالای بلندش  
بخون آغشته جسم نازینش  
پلنگانش زیون گرگ و کفتار  
سترون گشت خاک مرد خیزش  
نروید لاله از خاک امیدش  
نه بینی نقش غیرت بر زمینش  
بجای بلبل ز باغی نشسته  
کند روباه حیلت گر دلیری  
که جای شاه کیخسرو نشیند  
بسنگی بر جهد روباه لنگی  
نشیند خربطی بر شاخ سروی  
وزیران را ز کار خود خبر کن  
دو صد رحمت بجان پاکتان باد  
فرو بستید بار خویشتن را  
بایران دیده بود از عهد جمشید



اگر ایران شود باغ جناسی

نه بیند همچو آذربایجانی

شما این ملک را معیوب کردید

خداتان اجر بخشد خوب کردید

همان طور که گفته شد اشعار سیاسی بهار گاهی طنز آلود بوده اند کی از

لباس جد در آمده باهزل و مطایبه آمیخته میشود، منظومه طیبیان وطن از این لحاظ

شایان دقت است .

### طیبیان وطن

زبس گفتند ایران بی حساب است

زبس گفتند ایران بی حساب است

زبس گفتند این مردم جهولند

زبس گفتند این ملت فضولند

مریض مملکت درمان ندارد

زبس گفتند ملت جان ندارد

دگر نبود اثر در هیچ آواز

کنون پرگشته گوش ما از این ساز

مریضان را ز درد آگه نسازند

طیبیانی که دانایان رازند

دریغاکاین مریض از عمر سیر است

نگویند این مرض صعب و خطیر است

تو امشب مرد خواهی، ساعت شش

نگویند آه ای بیچاره ناخوش

و گر نبضش شود کاهل، نگویند

اگر خون آید از حلقش، بشویند

مهیا شو که فردا میشوی خوب

بگویندش مباش اینقدر مرعوب

ز روی علم درمانش نمایند

وزین سو، دست بردرمان گشایند

یقین میدان تو عزرائیل اوئی

چو دردش گوئی و درمان نگوئی

بعزرائیل دلالی نمایند

طیبیانی که در بالین مایند

بگویند آه طاعون است، طاعون

چو تبخالی زند از غلظت خون

بهار گاهی موضوعات سیاسی را در ضمن تمثیل بیان میکند و این سنتی قدیمی

و رسمی کهن است و شعرای سلف همواره در بیان موضوعاتی که مربوط بشاه یا امرا

و حکام میگردیده معمولا بدین طرز سخن رانده مقصود خود را بیان میساخته اند.

مثنوی بیم از بحران که در زمان احمد شاه قاجار سروده شده و در آن از خیانت وزیر

داخله سخن رفته است گواه این مدعاست .

## بیم از بحران

در زمان سلطنت احمدشاه قاجار، وزیر داخله که بحمایت بیگانگان بروی کارآمده بوده برخلاف مصالح ملك و ملت دست باعمالی میزد که بیم شورش و انقلاب میرفت. شاه میخواست او را برکنار سازد اما حامیان وزیر، شاه را به «بحران» بیم میدادند و بدین طریق از وزیر خائن حمایت میکردند. این داستان واقعی را بهاربدان مناسبت بنظم آورده است:

پادشاهی را یکی دستور بود  
در سیاست خاطری آگاه داشت  
بود چندان عاصی و بیگانه دوست  
اربطا هر کد خدای خانه بود  
تا زهر سو دشمنان ره یافتند  
خلق غوغاها نمودند از بلاد  
خواست تا کیفر دهد بدخواه را  
مروزیان دگر را پیش خواند  
گفت خود دانید کاین دستور کیست  
در شمال ملك غوغا کرده است  
مشرق از او زیرو بالاگشته است  
این شنیدستم که دستوران هله  
لیک یاری در خیانت نیک نیست  
در نکوئی اتفاق مهتران  
لیک در زشتی خلاف است اتفاق  
چونکه دستوران دارا در بدی  
خسرو ایران بخون اندر تپید  
متفق گردید با وجدانتان

کز خط نعمت شناسی دوز بود  
لیک با بدخواه خسرو راه داشت  
کش نبود از خلق جز بیگانه، دوست  
لیک در آن خانه خود بیگانه بود  
سوی دارالملک شه بشتافتند  
گوش شه بشنود غوغای عباد  
آن وزیر عاصی گمراه را  
داستانها زان خیانت کیش راند  
با وجودش ملك را دستور چیست  
در جنوبش فتنه برپا کرده است  
خاک مغرب را بخون آغشته است  
متفق هستند در هر مسئله  
یار خائن با دلت نزدیک نیست  
نیست جز نیکی بجای کهتران  
در خیانت اختلاف است اتفاق  
متفق گشتند از نابخردی  
کشورایران به بدخواهان رسید  
تا بیاساید ز زحمت جانتان

اتفاق آرید تا من پر زخم  
جمله گفتند این حکایت نیک بود  
جمله هم راثیم اندر طرداو  
روز دیگر شه بمجلس بار داد  
خواست چون دستور را نزدیک خویش  
سینه‌ها از بد دلی انباشته  
یاوران آن وزیر حیل‌گر  
که نگهبانی این یک با شماست  
متفق گردید با هم تا شما  
چون در این غوغا ملک رایار نیست  
بیم بحرانش چنان کوبید هختم  
هفت تن را هفت ره تحسین کند  
الغرض چون دید خسرو سویشان  
گفت هان آن مردک مجرم کجاست؟  
جمله گفتند ای ملک ما حاضریم  
گوش سلطان زینسخن پرزنگ شد  
بسته شد عزم ملک را چشم و گوش  
کانچنانش داده بودندی و عید  
زین سبب برجست و دامن برفشانند  
خادمی بودش بدرگه، گفت چیست  
گفت دستوران خیانت میکنند  
خواهم ار دست یکی کوتاه کنم  
گفت بحر انرا ندانستم که چیست  
گفت بحر ان نیست جز لختی درنگ

بر وزیر زشتخو اخگر زخم  
هر چه گفتمی با خرد نزدیک بود  
هر چه میخواستی بکن در خورد او  
همگان را رخصت احضار داد  
آن وزیران جملگی رفتند پیش  
وسوسه بد خواه در دل کاشته  
کرده تلقین بر وزیران دگر  
ورنه ما را از شما بس شکوه‌هاست  
هفت تن باشید اندر یک ردا  
نیز کس را با وزارت کار نیست  
که بپوشد از گناه جمله چشم  
و زپس تحسینشان تمکین کند  
راز پنهان را بخواند از رویشان  
آن خیانت پیشه مبرم کجاست؟  
مظلومه او را بگردن میریم  
سینه‌اش از بیم بحران تنگ شد  
خوف و رعب آمد بجای عقل و هوش  
که دلش از نام بحران می‌تپید  
دیده گریان سوی قصر خویش راند  
گریه و بیچارگی از دست کیست؟  
نفع دشمن را ضمانت میکنند  
صحبت بحران بلرزاند تنم  
هم مگر بحران ز بدخواهان یکیست  
که از آن بدخواه گردد تیز چنگ

گفت خادم آه این نیرنگ چیست  
دشمنانت روز و شب گرم وصول  
آن وزیران دگر شنگول او  
هر چه این حالت بماند مستمر  
بیم از این بحران مکن ای دادگر  
زانکه آشوبی دگر اندر پی است  
هر چه خواهند این وزیران میکنند  
این خود از بحران بسی هایل تراست  
این بلا را گر برون باید نمود  
سیل را زاول توان بستن به بیل

این شنیدستم که شه بیدار شد

وز نعیم ملک بر خوردار شد

ادیب پیشاوری در مثنویات خود بیشتر از سیاست ملل سخن رانده و کمتر به بیان اوضاع ایران پرداخته است. منظومه قیصرنامه او یکی از این گونه مثنوی هاست. زبان دهخدا در مثنوی طرز آلود و در حد فصاحت و استواری کلام است و گاهی در چرند و پرنده زبان او در عین فصاحت، از لغات عامیانه و اصطلاحات بازاری پر میشود و میتوان گفت این موضوع از اختصاصات کلام دهخداست. در منظومه رؤسا و ملت این موضوع کاملاً روشن است:

خاک بسرم بچه بهوش آمده

گریه نکن لولو میخوره

اهه ااه ننه چته گشتمه

چخ چخ سگ نازی پیشی پیش پیش

از گشنگی ننه دارم جون میدم

ای وای ننه جونم داره در میره

بخواب ننه یکسر دو گوش آمده

گرگه میاد بز بزی را میره

بترکی این همه خوردی، کمه

لای لای جونم گلم باشی کیش کیش

گریه نکن فردا بهت نون میدم

گریه نکن دیزی داره سر میره

دستم آخش بین چطو یخ شده  
سرم چرا انقده چرخ میزنه  
خخخخ جونم چت شده هاق هاق  
آخ تنم بیا بین سرد شد  
وای بچم رفت ز کف رود رود

تف تف جونم بین ممه اخ شده  
توی سرت شی پیشه چا میکنه  
وای خاله چشماش چرا افتاد بطاق  
رنگش چرا خاک ب سرم زرد شد  
ماند بمن آه واسف رود رود!

از سخنوران دیگری که مثنوی سیاسی سروده‌اند، مرحوم ادیب الممالک  
فراهانی است که از شعرای فحل و گران سنگ دوره مشروطه میباشد. زبان ادیب  
الممالک در مثنوی‌های سیاسی بسیار طنز آلود و کلام او پراز تمثیل است. چنانچه در  
منظومه‌ای بنام نکوهش بی طرفی ایران که در روزنامه ستاره ایران هنگام جنگ  
بین الملل اول درج شده است طرز سخن وی معلوم میشود.

### نکوهش بیطرفی ایران

در جنگ عمومی در نمره ۱۵ ستاره ایران سال اول یکشنبه ۲۶ رمضان

۱۳۳۳ مندرج شده:

این چنین خواندم آشکار و درست  
نعمت افزوده دید و طاغی شد  
نامزد بهر گوشمالش کرد  
که هم‌آوردش آسمان ناورد  
مایل جنگ و عاشق پیکار  
که مرا نیست آرزو جز جنگ  
که در آنجا شود شناخته مرد  
روز روشن به ابر تیره شدن  
مرگ را گوش هشته بر پیغام  
تنگ شد از هجومشان ره خصم

در «مجانای الادب» شمار نخست  
که امیری بشاه یاغی شد  
پادشه لشکری فراز آورد  
بود در آن سپه یکی سره مرد  
پهلوانی مبارز و خونخوار  
هر زمان میسرود بادل تنگ  
ای خوشا پهنه مصاف و نبرد  
ای خوشا جنگ را پذیره شدن  
زین قبل میسرود و میزد گام  
چون رسیدند سوی بنگه خصم

تیره کردند روز بردشمن  
 پهلوان در طلیعه لشکر  
 ناگهان تیری از کمان عدو  
 پهلوان را هنر برفت از یاد  
 یاورانش گرفته بر سر دست  
 تا به بیمارخانه بردندش  
 آمد از در پزشك دانشمند  
 زخم را با گلاب و داروشت  
 تیغ و مسمار و میل و نشترخواست  
 امتحان‌ها همه بکار آورد  
 پس بدو گفت کاری آمده پیش  
 در دماغ تو تیر را شد نوک  
 گر کشم مغز را برون آرد  
 اندکی مغز اگر برون آید  
 می‌ندانم چکار باید کرد؟  
 پهلوان چون شنید این ترتیب  
 گفت مشغول کارباش و ملغز  
 مغز اگر در کدوی من بودی  
 سربی مغز ساز جنگ کند

بسته شد باب صلح و راه سخن  
 پای میکوفت همچو رامشگر  
 گشت پران نشست بر سر او  
 ناله‌ای کرد و بر زمین افتاد  
 میکشیدند همچو مردم مست  
 به پزشگان همی سپردندش  
 برنشاندش بجایگاه بلند  
 و ندران ژرف بنگریست درست  
 عرض و طولش بدید از چپ و راست  
 آنچه پنهان شد آشکار آورد  
 که گرفتار حیرتم زین ریش  
 و اندر آنجا خلیده هم چون شوک  
 زانکه پیکان به مغز جا دارد  
 دل نهادن بمرگ میاید  
 چه علاج اختیار باید کرد؟  
 خاست از جای و کرد روبروی  
 که در این کله نیست یکجو مغز  
 کی تنم راه جنگ پیمودی  
 عاقل اندر غزا درنگ کند

یادرمثنوی فراموسن یا فراموش‌خانه زبان‌پرنیش و طتر آلود او بخوبی هویدا  
 است. کلام ادیب الممالک گاهی پرازهزل میشود و احياناً لغات رکیک را درضمن  
 مثنوی می‌آورد که از آن جمله است مثنوی از قول بوشمقمق که در شماره شانزده  
 روزنامه ادب سال سوم زیورطبع یافته است. بهر حال از این گونه مثنویات در  
 دیوان ادیب الممالک کم نیست و ما برای احتراز از تطویل کلام از توضیحات بیشتر

صرف نظر میکنیم .

از شعرای دیگری که در سرودن مثنوی‌های سیاسی در کسوت تمثیل دستی داشته‌اند مرحوم رهی معیری است که با امضای شاه پریان مثنویاتی در تهران مصور منتشر می‌ساخت که بعضی از حیث موضوع شایان توجه است. چنانچه در موقع بستن قرارداد «گس- گلشائیان» این چند بیت را سرود دودهان بدهان گشت:

ای زمینای صدارت باده نوش	وای در این میخانه پیر می فروش
بس نهفتی قصه مرموز نفت	سوختیم از آتش جانسوز نفت
بر سر نفت آتش کین تیز شد	آب این سرچشمه آتش خیز شد
چون گه گفت و شنید آمده می	آتشین روئی پدید آمد همی
کرد غوغا نامسلمان زاده‌ای	تا نپردازد به نفت آزاده‌ای
حیله سازی عشوہ کاری چون پری	دام خلق از نرگس نیلوفری

البته شعرای دیگری نیز در موضوعات سیاسی مثنوی پرداخته‌اند که متأسفانه

بواسطه ضیق وقت از ذکرشان صرف نظر میشود .

قسمت دوم - بیان ماجرا و حوادث گوناگونی است که در زندگی شاعر اتفاق افتاده و آئینه تالمات و تأثرات گوینده است. نمونه بارز این گونه مثنوی‌ها کارنامه زندان بهار است که بدون شك دانشمندان و منتقدین آنرا مطالعه کرده‌اند و نقل ابیاتی چند از آن در اینجا زائد به نظر میرسد .

یا منظومه جعل که سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در روزنامه نسیم شمال در جواب مقالاتی بعنوان «ما از بهار چیزی نفهمیدیم» منتشر گردید. عدد این گونه مثنوی‌ها در ادبیات دوره مشروطه کم نیست و با فحص مختصری میتوان مثنویات فراوانی برگزید .

قسمت سوم - نامه‌های منظوم و اخوانیات است که نمونه‌های آنرا میتوان در دیوان مرحوم ملك الشعرا و ایرج میرزا و فرخ خراسانی بطور فراوان یافت. قسمت چهارم - ترجمه‌های آثار شعرا و نویسندگان غرب یا جنگنامه‌هاست

که در مثنوی های هزار و دو هزاریتی به رشته نظم درآمده است، مانند مثنوی گنج زر که درباره آنتونی و کلتوپاترا بوسیله نعمت فسائی سروده شد و مثنوی ژان وال ژان که بوسیله مرحوم روحانی وصال برشته نظم درآمده است؛ یا منظومه جنگ روس و ژاپن که مردی بنام ناظم آنرا به نظم آورده با تصاویری از صحنه های این جنگ بحلیه طبع آراسته است و گاه مختصرتر مانند داستان لو کرس اثر شکسپیر که بوسیله دکتر صورتگر منظوم گردیده است. دیگر ترجمه قطعاتی کوچک یا تمثیلاتی عبرت آمیز است که انواع آنرا در دیوان ملك الشعراء بهار ورشید یاسمی ورهی معیری میتوان یافت.

قسمت پنجم - مثنوی های تمثیلی است که در آن به نکته ای اخلاقی یا عبرت آموز اشاره شده است و در دیوان ادیب الممالك و ملك الشعراء بهار ورشید یاسمی و ایرج میرزا و پروین اعتصامی ورهی معیری به نمونه های آن برمیخوریم. در اینجا بی مناسبت نمیدانم یادی از مرحوم رضایت شود که در چند سال پیش مجموعه ای از این گونه اشعار تمثیلی بنام «دستور» منتشر ساخت که الحق کار او استادانه و شایان تحسین است و نمونه بارز این گونه مثنوی هاست.

قسمت ششم - مثنوی های عبرت آموز و حکمی است که اکثر بشیوه اساتید کهن سروده شده و در آن از موضوعات فلسفی و عرفانی و اخلاقی بحث بمیان آمده است. نمونه بارز آن مثنوی مطولی است از دهخدا بمطلع:

با بهیمه فرق تو دانی به چیست  
زان که او را از گذشته یاد نیست  
و منظومه تقدیر از حسن وثوق.

قسمت هفتم - مرثیه هاست که چون زبان مثنوی ساده تر از زبان قصیده است خواه و ناخواه مثنوی های رثائی اغلب پرسوز تر و تالم انگیز تر است. برای مثال از مثنوی «رثاء ایرج» و «یاد عشقی» مرحوم ملك میتوان نام برد.

قسمت هشتم - مناظره هاست، این گونه مثنویات سابقه ای کهن داشته و شعرا سلف کم و بیش موضوعات جالبی در این رشته پرداخته اند. رنگ مثنوی های



مناظره در ادبیات معاصر تازه و در بعضی موارد بسیار بدیع است. شعرای معاصر همواره سعی داشته‌اند که مناظره‌های جالب و بکر پدید آورند، بعضی از این مناظره‌ها شاید در هنگام سروده شدن جالب بوده ولی اکنون چندان لطفی ندارد مانند مناظره پروانه و چراغ برق یا مناظره شمع و چراغ برق:

شب‌ی افتاد راهم در خیابان چنان بود از چراغ برق تابان  
که اکنون چندان مورد توجه نیست، ولی برخی دیگر مانند مناظره دو قطره خون پروین اعتصامی همواره جالب و درخور توجه است.

قسمت نهم - مثنوی‌های تقاضائی یا ستایش دوستان و بزرگان و قدح دشمنان است که گاه بصورت جد و گاه بصورت طنز و سخره برشته نظم آمده است. عدد اینگونه مثنویات کم نیست و با تفحص مختصری در دیوان شاعران میتوان انواع آن را یافت.

قسمت دهم - مطایبات و مثنویاتی درباره اطعمه است که نمونه‌های آن در دیوان حکیم سوری (تقی ضیاء لشکر) فراوان است. اما آنچه از همه مهم‌تر و جالب‌تر و درخور توجه بیشتر است مثنویاتی است که برای تبیین احساسات و عواطف پنهانی سروده شده و شاعر در آن سعی دارد به بیان عوالم روحی خود، عقده‌ها، تاریکی‌ها و تأثرات عمیق بپردازد. در اینگونه مثنویات شاعر از روح و عواطف خود مایه گرفته، مثنوی خود را بصورت تصویری از روان و احساسات ژرف خویش در می‌آورد. در اینگونه مثنوی‌ها رنگ ادبیات معاصر بخوبی پیدا است. گویا اینکه گاه گاه در اشعار عرفانی شعرای متصوف میتوان ابیاتی نظیر اینگونه مثنویات یافت ولی به طرز مفصل با بیانی مبهم و تصاویری رؤیائی صرفاً به ادبیات معاصر اختصاص داد. در اینگونه مثنوی‌ها شاعر سعی دارد رنگی تیره و تصویری مبهم و خیال‌انگیز به شعر خویش داده با استعاراتی غریب آن را بیاراید. استعاراتی که اغلب تازه و بکر و گاه القاء تصویر در آن بسختی انجام می‌پذیرد و در واقع شنونده سوادى از شهر عواطف و احساس گوینده را می‌بیند ولی هرگز

به خانه‌ها و زوایای آن نمیتواند راه یابد. گوئی شاعر نیز همین را میخواهد و در صدد القاء مطلب و تصویری بطور وضوح نیست و سعی دارد همیشه در هاله‌ای از ابهام، عواطف خود را نگاه دارد و شنونده را فقط از دور تماشاگر آن سازد. بی تفاوتی، پوچ انگاشتن جهان، حقیر بودن زندگی، البته نه به طرز دیدشعراى عارف از خواص بارز اینگونه مثنوی هاست. اگر در اشعار عرفانی گاهی اشاره‌ای به حقارت جهان و ترك امیال و عدم اعتنا بظواهر عالم میشود برای غایت و مقصودی است، ولی در اینگونه اشعار معاصر هدف معین و مشخصی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد گوئی همان راه است که با هدف در آمیخته و هرگز از هم جداشدنی نیست. بهر حال چون بحث در این باره بیشتر مربوط به طرز شاعری در عصر معاصر است که در این مختصر مجال گفتگوی مفصل درباره آن نیست، ناچار کلام را بهمین جا ختم کرده برای تبیین مطلب، مثنوی «مرداب» فروغ فرخزاد را که گواهی روشن بر این موضوع است می آورم.

### مرداب

شب سیاهی کرد و بیماری گرفت  
 دیده را طغیان بیداری گرفت  
 دیده از دیدن نمیماند، دریغ  
 دیده پوشیدن نمیداند، دریغ  
 رفت و در من مرگزاری کهنه یافت  
 هستیم را انتظاری کهنه یافت  
 آن بیابان دید و تنهائیم را  
 ماه و خورشید مقوائیم را  
 چون جنینی پیر، بازهدان به جنگ  
 میدرد دیوار زهدان را به چنگ  
 زنده؛ اما حسرت زادن دراو  
 مرده، اما میل جان دادن دراو

خود پسند از درد خود ناخواستن

خفته از سودای برپا خواستن

خنده ام غمناکی بیهوده‌ای

ننگم از دلپاکی بیهوده‌ای

غربت سنگینم از دلدا گیم

شورتند مرگ در همخوا بگیم

نامده هر گز فرود از بام خویش

درفرازی شاهد اعدام خویش

کرم خاک و خاکش اما بویناک

باد باد که‌هاش در افلاک پاک

ناشناس نیمه پنهانش

شرمگین چهره انسانیش

کوبکو در جستجوی جفت خویش

میدود، معتاد بوی جفت خویش

جویدش گهگاه و ناباور از او

جفتش اما سخت تنها تر از او

هر دو در بیم و هراس از یکدیگر

تلخکام و ناسپاس از یکدیگر

عشقشان، سودای محکومانه‌ای

وصلشان، رؤیای مشکوکانه‌ای

\*\*\*\*\*

آه، اگر راهی به دریائیم بود

از فرورفتن چه پروائیم بود

گر به مردابی ز جریان ماند آب

از سکون خویش، نقصان یابد آب

جانش اقلیم تباهی‌ها شود  
ژرفنایش گورماهی‌ها شود

آهوان، ای آهوان دشتها  
گاه اگر در معبر گلگشت‌ها  
جویباری یافتید آوازخوان  
روبه آبی رنگ دریاها روان  
خفته بر گردونه طغیان خویش  
جاری از ابریشم جریان خویش  
یال اسب باد در چنگال او  
روح سرخ ماه دردنبال او  
ران سبز ساقه‌ها را می‌گشود  
عطر بکر بوته‌ها را میربود  
بر فرازش، در نگاه هر حباب  
انعکاس بیدریغ آفتاب  
خواب آن بیخواب را یاد آورید  
مرگ در مرداب را یاد آورید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی